

«من بیمار عشقم ...»
 «همه موجودات، همه آدمیان
 دوستان من اند،
 «پاره هائی از
 وجود من اند،
 «اما این نور را چگونه با آنها
 درمیان بگذارم؟»

راو کوک

(کبالیست یهودی قرن بیستم)



انتقام بگیریم یا نگیریم؟

حکایت کرده اند که یکی از دلخوشی های ملانصرالدین این بود که پس از اتمام کار روزانه، به قهوه خانه دهکده می‌رفت و همیشه در جای مخصوص خود کنار پنجره می‌نشست و در ضمن صرف چای، با رفقا گپ می‌زد. پسرک شروری هر روز سوار بر دوچرخه از کنار پنجره به سرعت رد می‌شد و با چوب درازی عمامه ملا را از سرش می‌انداخت و قهقهه زنان دور می‌شد. دوستان نصرالدین مدام از او می‌پرسیدند چرا گوشمالی سختی به این پسرک نمی‌دهد؟ ملا پاسخ می‌داد: «انتقام از آن خداوند است.»

یکروز ملا قدری دیرتر از معمول به قهوه خانه آمد. دست بر قضا، یک سردار تنومند و سبیل کلفت که برای اولین بار به قهوه خانه آمده بود، در جای همیشگی ملا نشسته بود. پسرک مردم آزار طبق عادت همیشگی از کنار پنجره رد شد و کلاه سردار را به زمین انداخت. سردار بلادرنگ شمشیرش را از غلاف کشید و سر پسرک شرور را از تنش جدا نمود. ملا نصرالدین که همان هنگام از راه رسیده و جریان را ملاحظه کرده بود، با لحن تأسف باری خطاب به دوستان حیرت زده اش گفت: «عرض نکردم؟»

چو بد کردی، مشو غرق مباحات که لازم شد طبیعت را مکافات

آنچه مرا به یاد این داستان عبرت آمیز انداخت، تلفنهای خشمگینانه دوستان و نامه های پرشور و پرحرارت تنی چند از خوانندگان نازنین سری مقالات «الفبای عشق» بود که از رفتار مستبدانه و ظالمانه ربایان سانسورچی که به خود اجازه می‌دهند در قرن بیست و یکم و در یک مملکت آزاد جلوی چاپ مقاله پژوهشگران و دانشمندان را بگیرند خونشان بجوش آمده و اکیدا خواسته اند که نام این حضرات افشا گردد و هرطور شده از طریق اقدامات قانونی و غیره از آنها انتقام گرفته شود. البته احساسات بی‌شائبه این عزیزان و اینکه می‌خواهند به قول معروف «سر روی تن این سانسورچی های مستبد نباشد» کاملا طبیعی و قابل درک است، اما طریقت عرفان و کیمیاگری روحی و درون نگری «خلاف جهت طبیعت» (Contre Naturum) یعنی برخلاف جهت واکنش های اتوماتیک عاطفی و غریزه های مهارنشده حیوانی میباشد، و برای کسانی که در این راه قدم برمیدارند این موضوع بسیار عمیق تر و حساس تر از این حرف هاست.

در کبالا و در روانشناسی عرفانی تاکید میشود که اگر طالب هستیم که با وقایعی که در دنیای بیرون رخ میدهد و با ظلم و ستم و استبداد در جهان خاکی درست و خردمندانه روبرو شویم، باید ابتدا توجه خود را به آنچه در دنیای درون ما میگذرد معطوف بداریم. به این ترتیب است که میتوانیم از هر واقعه ای بهترین استفاده را چه برای پیشرفت درون و چه برای بهبودی جهان بیرون ببریم. پس چه بهتر که ما نیز از این فرصت گرانبها حد اکثر بهره را در جهت اعتلای دانش و معرفت ببریم و ببینیم تورات و کبالا و عرفای والامقام جهان در مورد مسئله عفو و انتقام و رویارویی با ظلم و ستم و استبداد چه نظریاتی ابراز داشته اند؟

همانگونه که در بخشی تحت عنوان «درویش صفتی در عصر فضا» در کتاب «چلچراغ» نگاشته ام، یکی از توهماتى که در مورد عارف مسلکان و درویش صفتان اشاعه داده شده این است که این عده طرفدار توسرى خوردن و قبول ظلم و ستم و صلح جویی و عدم خشونت مطلق می‌باشند. متأسفانه در اثر برداشت های سطحی از بیانیه های عرفا مانند این جملات معروف حضرت عیسی که می‌گفت: «در مقابل بدی مقاومت نکنید. اگر کسی به يك طرف صورتتان سیلی زد، طرف دیگر را هم به او عرضه کنید»، این توهم ایجاد شده که يك انسان عارف مسلک و درویش صفت نباید به هیچ عنوان از جان و مال خود و خانواده اش و یا مملکتش و یا از ستم‌دیده گان جهان در برابر ستمکاران و زورگویان دفاع کرده و خشونت بخرج بدهد. فرقه های گوناگونی در طی تاریخ به وجود آمدند که این تعبیر را پایه و اساس فلسفه خود قرار دادند، مانند کواکرها و آمیش ها، اما متأسفانه این نوع فلسفه «صلح جویی به هر قیمت» باعث می‌شود که نیک صفتان از بین بروند و دیو صفتی به شنیع ترین وضع عرض اندام کند. در این باره شعرای عارف منش چنین اخطار کرده اند که:

رحم آوردن با بدن ستم است بر نیکان
عفو کردن از ظالمان جور است بر درویشان

و همچنین گفته اند که:

اظهار عجز پیش ستمگر ز ابلهی است اشک کباب موجب طغیان آتش است

اما عده ای دیگر می‌گویند که بهترین طریقه رویارویی با انسان هایی که به ما ستم روا میدارند این است که آنها را ببخشیم. چون به این وسیله خود ما نیز بهره درونی خواهیم برد:

گر گزندت رسد تحمل کن که به عفو از گناه پاک شوی

در تورات چنین نشان داده شده که انتقام از آن خداوند است و بهمین جهت برخی به غلط می‌پندارند که خدای یهودیان خدایی خونخوار و انتقامجو است. اما در تورات و آیین یهود نیز درست به همین دو نظریه بظاهر متناقض برمیخوریم. از یکسو، تورات کینه به دل گرفتن و نفرت ورزیدن و انتقامجویی را اکیدا منع میکند (کتاب لایوان، فصل ۱۹، آیه ۱۷-۱۸)، اما از سوی دیگر به دادگاه کشانیدن کسانی که در حق ما ظلمی روا داشته اند و حتی کشتن کسی که یکی از اقوام ما را کشته است را مجاز اعلام میکند (کتاب تثنیه، فصل ۳۵، آیه ۱۹).

از دیدگاه روانشناسی عرفانی میان این دو نظریه به ظاهر متناقض هارمونی کامل برقرار است، به این معنا که آن نظریه عرفانی که عدم کینه ورزی و صلح جویی و عفو و بخشش را توصیه میکند مربوط به دنیای درون ما و قلب و جان ماست، و این خصوصیات صددرد صد لازمه یک انسان آزاده و عارف منش و درویش صفت می‌باشند. اما نظریه عرفانی دوم که رویارویی شجاعانه و ایستادگی در مقابل قلدان و ستمگران را توصیه می‌کند مربوط به دنیای بیرون و مقابله با ظلم و ستم و بیعدالتی و استبداد در جهان خاکی است.

این دو نظریه عرفانی به ما می‌آموزند که از یکطرف وقتی با بدی و ستم روبرو می‌شویم، مهمترین و حیاتی‌ترین کار این است که در دل خود کینه و نفرت راه نداده و آینه وجود خود را تار و غبارآلود نسازیم. اما از سوی دیگر اگر در موارد خاصی ضروری باشد که برای آموختن درسی به فرد ستمکار به شدیدترین اقدامات متوسل شویم، باید که با درونی پاک و عاری از هرگونه کینه و نفرت و حتی با عشق و شفقت کامل به این امر مبادرت ورزیم.

آنجا که نظرگاه دل درویش است سرمایه آب زندگانی بیش است
زندهار! میازار دل درویشان درویش خدا نیست، خدا درویش است

برای آن عده که تا اندازه ای با دیاگرام «درخت زندگی» کبالا آشنایی دارند، بخوبی آشکار است که چنانکه در این دیاگرام عرفانی نشان داده شده که نیروی عفو و احسان (سپهر خسد CHESED) باید با نیروی جنگ و تنبیه و جزا (سپهر گووراه GEVURAH) بطور متوازن بکار گرفته شود. درویش صفتی و عارف مسلک بودن نه در اینست که آدمی با هر تلنگری از جا به در رود و دست به انتقامجویی بزند، و نه در اینست که در قبال بیعدالتی و ستمگری ساکت بنشیند. يك انسان عارف منش همیشه میان مهر و شفقت و دادگری و عدالت توازن ایجاد می‌کند. او چنان تسلطی به درون خودش دارد که از سیلی خوردن ها و از ظلم و ستم دیگران کوچکترین نفرتی به دل راه نمی‌دهد، اما در صورت لزوم، برای عبرت دادن به شخص ستمکار و یا برای جلوگیری از فجایع بزرگتر، قادر است چنان سیلی محکمی به گوش آدم قلدر و ظالم بکوبد که برق از چشمش بپرد و تا ابدالآباد فراموشش نشود.

پسندیده است بخشایش و لیکن منه بر ریش خلق آزار مرهم
ندانست آنکه رحمت کرد بر مار که آن ظلمست بر فرزند آدم

در این مورد بجاست که به سه داستان بسیار زیبا اشاره کنم: یکی درباره حضرت علی، دیگری درباره یك سامواری ژاپنی، و سومی درباره یك یهودی از بازماندگان کوره های آدم سوزی نازی ها...
دو داستان حضرت علی و سامواری ژاپنی مو به مو یکسان اند. حکایت شده است که در یکی از نبردهای مسلمانان با کفار قریش، حضرت علی یکی از دشمنان سرسخت و خونخوار مسلمانان را به اسارت خود در آورد. وقتی علی شمشیر معروفش را بلند کرد تا کار او را تمام کند، اسیر بر صورت او تف انداخت. علی شمشیرش را غلاف کرد و در پاسخ اسیر حیرت زده که میخواست بداند چرا علی رأی خود را عوض کرده است، چنین گفت: «اگر تو را اکنون به هلاکت برسانم، از روی کینه و انتقامجویی شخصی خواهد بود، و این در آیین ما روا نیست!»
داستان سامواری ژاپنی نیز درست عینا شبیه داستان حضرت علی است و قصه یک جنگجوی کارکشته ژاپنی است که در همین وضعیت خشم و انتقامجویی قرار میگیرد اما شمشیرش را غلاف میکند تا خشمش فروکش کند و از روی کینه و غرض شخصی حریف اش را نکشد. یکبار دیگر این شباهت عجیب داستان ها در فرهنگ های گوناگون به ما نشان می دهد که در همه فرهنگ ها از مراحل پست و درجات والای رشد روحی انسان همه جا یکسان سخن رفته است.

و اما داستان سوم نیز بی شباهت به این دو داستان نیست. این داستان را الی ویزل Eli Weisel، برنده جایزه نوبل و یکی از بازماندگان شکنجه گاه های آلمان هیتلری در یك مصاحبه تلویزیونی بازگو کرد. الی ویزل می گفت که برای او شخصا این ماجرای حقیقی، آموزنده ترین و عمیق ترین درس ها را در برداشته است. او تعریف می کرد که در یکی از اردوگاه های مرگ نازی ها، یکروز یکی از افسران نازی یك پیرمرد یهودی را در ملأ عام با سببیت هرچه تمامتر به باد کتک و مشت و لگد گرفته بود، پیرمرد بی دفاع، در حالی که سر و صورتش خونین و مجروح شده بود به روی زمین می افتد. افسر نازی پای خود را بر گردن ضربه دیده پیرمرد نهاده و چکمه سنگین ارتشی اش را بر آن فشار می دهد و بر صورت پیرمرد یهودی تف می اندازد و رکیک ترین ناسزاها را نثار او می کند. پیرمرد نگاه در درآلودش را به چشمان افسر نازی می دوزد و با لبخند تلخی با صدای بلند بانگ بر می آورد: « خدایا ترا سپاس می گویم! » افسر نازی لگد محکمی به سینه او می زند و از او به تمسخر توضیح این شکرگزاری بی مناسبت را می خواهد. پیرمرد می گوید: « خداوند را سپاس می گویم که من خودم هستم و تو نیستی! »
امیدوارم که هیچ یك از ما هرگز در تمام طول زندگانی خود به ظلم و ستمی اینچنین وخیم و وحشتناک دچار نشویم. اما چه بخواهیم و چه نخواهیم ظلم و ستم های کوچک و بزرگ در زندگی ما انسان ها اجتناب ناپذیر می باشد. پس چه بهتر که به جای کینه و نفرت یا غم و افسردگی، ما هم مانند حضرت علی و سامواری ژاپنی در عین شهامت و دلیری در مقابل ظالمان، هرگز از روی خصومت شخصی دست به اقدامات انتقام جویانه نزنیم، و همانند آن پیرمرد یهودی، خدای را سپاس بگوییم که ما به جای این ستمکاران و گمراهان نیستیم. منجلاب متعفن درونی که این نوع افراد در آن غوطه ورنند خود بهترین تنبیه برای آنهاست و سزاوار نیست که ما نیز با کینه به دل گرفتن و خصومت ورزی خود را در چنین منجلابی بیافکنیم.

روی همین اصل است که من از افشای نام و نشان آن ربای قشری که از انتشار نوشتار پژوهشی من جلوگیری نمود خودداری می کنم، زیرا مبارزه من با عقاید ویرانگر قشریون است و کوچکترین خصومت شخصی نسبت به کسی ندارم. همانگونه که بارها در مقالات و سخنرانی هایم تاکید کرده ام، من صمیمانه به همه انسانها و همچنین به قشریون مذهبی مهر میورزم و به هر نوع برداشتی حتی برداشتهای بچگانه و خرافاتی که از دین و مذهب دارند تاهنگامیکه به دیگران تحمیل نکنند احترام میگذارم. چنانکه در کتاب «چلچراغ» حکایت کرده ام، خود من نیز در دوران جوانی و نادانی یک فرد قشری و متعصب بودم و بخوبی حالات این قشریون را درک نموده و نسبت به آنها احساس شفقت می کنم.

با شما خود را در الفت دیده ایم هرکجا هستید، آنجا بوده ایم

تنها هدف انسانهای عارف منش همواره این بوده که قشریون را نیز عاشقانه دوست بدارند اما با آموزشهای مخرب آنها شجاعانه بجنگند. منظور از کلیه نوشتارهای من ایجاد پادزهری است برای مبارزه با زهری که قشریون یهودی و غیریهودی با آموزش های خود در رگهای بشریت جاری ساخته اند.

اگر بخاطر تهمت ها و سانسورها و کارشکنی هایی که در عرض پانزدهسال گذشته بر من روا داشته اند کوچکترین میل به انتقامجویی در دل داشتم، راههای قانونی و اجتماعی بسیاری برای مبارزه با این نوع افراد سلطه جو و مقابله با اختناق و سانسور مذهبی موجود است که می توانستم به آنها متوسل شوم. برای مثال، از سوی تنی چند از استادان حقوق از دانشگاههای اسرائیل و آمریکا و از جانب وکلای سازمان قدرتمند ACLU

اما از شما عزیزان چه پنهان، هربار که این پیشوایان قشری به حتک حرمت و ترور شخصیتی و تحریم و تکفیر و سانسور مقالات من دست میزنند، برایم بیش از پیش مسجل میشود که راهی که درپیش گرفته ام راه حق است. این پیشوایان قشری مذاهب جهان در طول تاریخ همواره با هرکسی که حرف حق را زده است دشمنی کرده اند، و من که خود را هیچ می شمارم، باید برخورد ببالم که این قشریون با من و نوشته های من نیز اینچنین سرسختانه مخالفت می ورزند. اینان همان کسانی هستند که با سقراط و تعلیمات عرفانی او مخالفت ورزیدند، همانهایی که معنای تعالیم عرفانی عیسی بن مریم را که یک کبالیست راستین بود درک نکردند و او را تکفیر نمودند، همانهایی که پیام عرفانی کبالیست هایی مانند ربای حییم لوتضاتو، بعل شم طو پایه گذار نهضت حسیدیم، و راو اوراهام کوک کبالیست معروف قرن بیستم را نفهمیدند و زندگی را به آنها و مریدانشان تلخ کردند، اینها همانهایی هستند که فیلسوف شهیر باروخ اسپینوزا را تکفیر و تحریم نمودند و حتی با عقاید مذهبی آلبرت اینشتین این ستاره تابناک علم و خرد مخالفت و خصومت ورزیدند، اینها همان قشریونی هستند که خورشید های تابناکی امثال سهروردی و حلاج و سبزه واری و هزاران عارف دیگر را کشتند و از میان بردند، غافل از آنکه صدای حق خاموش شدنی نیست و جلوی نور خورشید را نمیتوان گرفت، و همین کشته شدن این آزادگان انساندوست موجب جاودانگی آنها و استقبال عظیم مردم از پیام عارفانه آنان شد.

از منزلت و قیمت خورشید چه کاهد؟

رونق بازار آفتاب نکاهد

خفاش ز خورشید اگر روی بتابد

شپره گر وصل آفتاب نخواهد

به قول دکتر هلاکویی (به نقل از برنامه رازها و نیازها، روز سه شنبه ۲۳ مارس ۲۰۰۵): «سوداگران «زر» و «زور» و «زر» (بخوانید: Zar, Zur, Zer)، دست از سر ما انسانها بر نمیدارند... ثروتمندان از یکطرف، قدرتمندان از یکطرف، و روحانیون از طرف دیگر...». به همین خاطر است که خداوند در کتاب یرمیای نبی (فصل نهم) خطاب به ما انسانها میگوید: «روا مدارید که مرد خردمند به خرد خود بیالذ. روا مدارید که مرد قدرتمند به قدرت خود بیالذ. روا مدارید که مرد ثروتمند به ثروت خود بیالذ. بلکه بگذارید افتخار و سرافرازی از آن کسی باشد که مرا درک می کند و مرا می شناسد. کسی که می داند من خداوند شفقت و عدالت و نیکوکاری می باشم و این چیزهاست که مرا خوشنود می سازد!» آیا کسانی که دست به اختناق و سانسور مقالات و نوشته های پژوهشگران و خصومت با دگراندیشان میزنند و آنهایی که با آموزش های تعصب آلود خود موجب نفرت و نفاق میان فرزندان و اولیا، زن و شوهر، یهودی و یهودی، و غیر یهودی میشوند از شفقت و عدالت و نیکوکاری بویی برده اند؟

با آنکه از صمیم قلب از نامه های حمایت آمیز و سخنان پرمهر شما عزیزان سپاسگزارم، باز هم از همگی شما که از رفتار غیرانسانی این ربای سانسورچی و سایر قشریون مذهبی به خشم آمده اید تمنا دارم در همان حال که با افکار خرافی و آموزش های قشری اینان شجاعانه مبارزه میکنید، هرگز از شفقت و عدالت و نیکوکاری حتی نسبت به قشریون امتناع نورزید. به شما اطمینان میدهم که پای عدل الهی هرگز نمی لنگد، و هیچ شکی نیست که همانگونه که رژیم های استبدادی سیاسی و مذهبی در سراسر جهان یک به یک در حال سقوط بوده و مجسمه رهبران خودکامه آنها سرنگون گشته و آنها را به محاکمه کشیده اند، سرنوشت آیت الله های قشری و خودکامه یهودی و غیریهودی نیز نهایتاً بهتر از این نخواهد بود. همه ما مسؤول اعمال و رفتار و کردار نیک و بد خود میباشیم. همانگونه که در جهان فیزیکی هر عملی باعث عکس العملی متناسب می شود، در جهان متافیزیکی نیز هر عمل ما چه نیک و چه بد، عکس العمل متناسبی در پی خواهد داشت. مهم آنست که ما برای این همنوعان گمراه خود هرگز بدی نخواهیم و برای آنها فقط بیداری وجدان و روشنایی دل را آرزو کنیم.

آزادی مذهب و آزادی بیان از حقوق مسلم هر انسان است و میلیونها نفر تاکنون جان خود را برای دفاع از این آزادی فدا کرده اند. من و شما هم باید قدر وقت را بشناسیم و برای حفظ این آزادی کاری بکنیم، مبادا که ما نیز به عاقبت ملانصرالدین و هموطنانش دچار شویم. از ملا پرسیدند آیا در مملکت شما آزادی بیان وجود دارد؟ پاسخ داد: «در مملکت ما آزادی بیان وجود دارد، اما آزادی بعد از بیان وجود ندارد!»

میگویند که بهترین راه جنگیدن خندیدن است، پس چه بهتر که تامیتوانیم به خرافات و تعصبات قشریون بخندیم و با تکثیر و پخش این نشریه و اینگونه نوشتارها به دیگران نیز این فرصت را بدهیم که بخندند و بجنگند! و چه خوب است که این نوشتار را با شعر زیبایی از علی حیدری که سراسر درباره ظلم و ستم و عدالتخواهی است به پایان ببریم:

به موسی چنین گفت...	که می بینمت اندکی بی قرار
به موسی چنین گفت پروردگار	بگو آنچه اسرار پنهان تست
خبر دارم از آنچه در جان تست	منم همدم فصل شیدایت
منم محرم دشت تنهائیت	بگو سر بسر شرح دیوان خود
بگو با من اسرار پنهان خود	بگفت ای گرامی ترین رهنمای
چو موسی شنید این چنین از خدای	بدی های بی مرز و حد می کنند
چرا بندگان تو بد می کنند	مگر بندگان تو دیوانه اند؟!
چرا دشمن خویش و بیگانه اند	که موسی مزن تیشه بر ریشه ها
چنین گفت سالار اندیشه ها	گل باغ عشقتند، گل نیستند
همه خلق من تیره دل نیستند	ره رستگاری خود سد کند
اگر بنده ای با خودش بد کند	چنین جاهلی پیش من کودک است
وگر ظلم با من کند اندک است	شود در جهان گرگ درنده ای
ولیکن نبخشم اگر بنده ای	نترسد ز شمشیر تیز گناه
ببرد رگ مردم بی گناه	دراین تیره شب جای پرواز نیست
نفهمد جهان صحنه ی ناز نیست	بهر سو که پنهان شود حاضر
نداند که من بهترین ناظر	مرا با چنین مرده ای کار نیست
دو روز است عمرش، خبردار نیست	که بندد ره عقل و کردارها
اگر عنکبوتی تند تارها	کجا عنکبوت از خدا آگه است
مخور غصه، طوفان ما در ره است	بشادی رسانیم ناشاد را
بکوبیم بنیاد بیداد را	

دل شما عزیزان شاد و بنیاد بیداد برباد!

برای تماس با دکتر میترا مقبوله می توانید یا از طریق نشریه «دنیای یهود» و یا از طریق اینترنت به آدرس: Tree1@earthlink.net و یا به آدرس پستی: PO Box 4832, Irvine, Ca, 92616 مکاتبه نمایید. کتاب «چلچراغ» به قلم این نویسنده را می توانید از شرکت کتاب ابتیاع فرمایید.

